

http://www.bbc.co.uk/persian/arts/2011/04/110417_111_soltani_painting.shtml

جلوه های 'حق' در آثار فرهاد سلطانی

علی عطاردی بی بی سی

به روز شده: 13:03 گرینویچ - 17 آوریل 2011 - 28 فروردین 1390



در گالری "وست ایون" لندن نمایشگاهی از کارهای هنرمند ایرانی فرهاد سلطانی با نام جوهر هستی، "حق" برپاست.

فرهاد سلطانی فارغ التحصیل دانشگاه "گلد اسمیت" لندن در رشته هنر و معماری و خالق آثار متعدد تجسمی و نقاشی است. او تحصیلات خود را تا سطح دکترا ادامه داده و پس از آن در دوره های گوناگون تکمیلی در هر دو رشته هنر های زیبا و معماری شرکت کرده است.

فرهاد سلطانی که از سال 1975 میلادی در لندن اقامت دارد، می گوید مشوق اصلی او در پرداختن به هنر دانی نقاشش بوده که از شاگردان کمال الملک بوده است.

سلطانی هنوز نوجوان بود که برای جشن های دو هزار و پانصد ساله مجسمه بزرگی از کورش ساخت و از آن پس در گالری ها و مراکز ارائه نقاشی و مجسمه در رفت و آمد بود تا برای ادامه تحصیل به لندن آمد. شرکت در نود و پنج پروژه هنری و معماری و برپایی نمایشگاههای متعدد در لندن و شهرهای دیگر در کارنامه فرهاد سلطانی است.

این هنرمند ایرانی که در سالیهای جوانی با افکار عارفانه آشنا شد، امروز با مطالعه آنها و با توجه به پژوهش های ستاره شناسان ایرانی مانند خواجه نصیرالدین طوسی و نمودارهایی که آنها از حرکت های کهکشانی در قرون پیشین ترسیم کرده اند، می گوید از سال 1980 آثار خود را با الهام از کلمه "حق" آفریده که معتقد است جوهر هستی است.

به بهانه این نمایشگاه با او در باره آثارش و راهی که او تا خلق آنها طی کرده به گفتگو نشستیم.

چه شد که کلمه "حق" را برای جلوه در کارهای تجسمی و نقاشی های این نمایشگاه انتخاب کردید؟

سالیهای سال است که من براساس تجربیات شخصی از یک نوع اصول و آگاهی های معنوی پیروی کرده و می کنم. می خواهم بدانم چرا روی این کره خاکی زندگی می کنم و از اینجا به کجا خواهم رفت. اینها سوالهایی بوده که من همیشه از خودم پرسیده ام.

وقتی شبها به آسمان و به عظمت آن نگاه می کردم، می گفتم ما درکجای این عظمت چه هستیم و وظیفه ما چیست؟ از دوران طفولیت این برای من یک سوال مهم بود. وقتی به انگلستان آمدم به تحقیق پرداختم.

علاقه خاصی به کلمه "حق" داشتم ولی چون خطاط نبودم و زیاد هم علاقه ای به خطاطی نداشتم، فکر می کردم خوب من چه طور می توانم این کار را به آن صورتی که باید ارائه بدهم. بعد نمودارهای کهکشانی که در زمانهای قدیم توسط منجمین ایرانی کشیده شده بودند را مطالعه کردم.



یکی از آنها خیلی جالب است: در قرن سیزده خواجه نصیرالدین طوسی در مراغه یک رصد خانه می سازد. زمانی که که هلاکو خان مغول در صدد فتح آن شهر بر می آید، خواجه نصیر از این موضوع با خبر و به عنوان ریش سفید آن شهر جلوی اسب هلاکو خان را گرفته و می گوید من یکی از فلاسفه هستم و شخصی هستم که می تواند آینده را پیش بینی کند.

مغول ها یک مقدار خرافاتی بودند و خیلی دوست داشتند راجع به آینده خودشان بدانند. خواجه نصیر از این موقعیت استفاده می کند تا هلاکو خان شهر مراغه را از بین نبرد. چیز جالب اینکه او از هلاکو خان می خواهد در مراغه یک رصد خانه بسازد. در قرن سیزده با وجودیکه تلسکوپ های آنجانی در دسترس نبوده و ابزار لازم را نداشته اند خواجه نصیر موقعیت زمین را نسبت به ماه، گردش این دو را نسبت به یکدیگر و همچنین دیگر سیارات محاسبه و مطالعه می کند.

این حقی که شما امروز در کارهای من می بینید از گردش زمین و ماه نسبت به یکدیگر الهام می گیرد که ستاره شناسان در آن نمودارهای قدیمی کشیده اند و بعد ها در سده شانزده در ونیز فرم دیگری گرفت و آرام آرام در انگلستان و کشورهای دیگر به شکل های دیگری تبدیل شد.

امروز با اینکه در ناسا (سازمان فضایی آمریکا) سالها اسمی از خواجه نصیر الدین طوسی نبود ولی مجددا ناسا اسم او را مطرح و از آن بعنوان "انقلاب مراغه" یاد می کند. چون کار او در ستاره شناسی انقلابی بزرگ بود.

شما چطور به این نتیجه رسیدید که کلمه حق را با حروف فارسی یا عربی در مرکز کارهایتان قرار بدهید...حتی در کنار یکی از آثارتان نوشته شده که حق در مرکز هستی است، حتی حق هسته هستی است.

ببینید جوهر هستی در واقع همان حق است. شما به قرآن نگاه کنید، البته من به آن شکل وارد نیستم ولی در قرآن گفته شده: "و نضحت فیه من روحی" یعنی خداوند در واقع می گوید من از روح خودم در تو دمیدم. یعنی ما یک بعد دیگر داریم. وقتی ما از ابعاد فیزیک و متافیزیک انسان صحبت می کنیم، بُعد متافیزیک می تواند ابعاد بی نهایت را بشکند و حد و مرزی در آن نیست.



کلمه حق همانطور که توضیح دادم روی نمودار کهکشانش دیده میشود. مبنای پیدایش آن تناسب است. شما وقتی در خطاطی دقت کنید می بینید که یک الف را می نویسند و در کنارش چهار نقطه می گذارند و نسبت به آن تناسب می گیرند. یا مثلا در قرن شانزده "گلدن سکشن" (نسبت طلانی) در مورد بدن انسان استفاده می شود و آنرا به قسمتهای مختلف تقسیم می کند.

من در این کار خودم همه الفبای ایرانی را در تناسب با یکدیگر استفاده کردم و شکلهای مختلفی در آوردم که مبنای همه اینها در واقع همان خطوط نجومی و محاسبات نمودار های نجومی است. این طور هست که از این الفبا شکلهای مختلفی ساخته می شود. مثلا من می دیدم که حرف "ح" بزرگ، یک ترکیب بسیار زیبایی است که از یک دایره بصورت دوار بیرون می آید.

اگر هم به حرف ق نگاه کنید و این دو حرف را کنار هم بگذارید مثل ترکیبی می شود که ناسا به آن توستیس کابل (زوج فلکی طوسی) می گوید. منظورتصویری است که خواجه نصیرالدین طوسی از حرکت زمین و ماه ترسیم کرده بود. همان حرکت ق یا ح برای من یک جنبه نمادین داشت. مثل اینکه سمبل هستی است.

چگونه شما یک کلمه فارسی، کلمه حق را در کهکشانش دیدید؟ فرض کنیم شما چینی یا از فرهنگ دیگری بودید و الفبای فارسی و کلمه حق را نمی شناختید. باز هم کلمه حق را در کهکشانش دیدید؟

زبان من هست. اگر زبان من یک زبان آفریقایی بود حتما می گشتم حق را در زبان آفریقایی پیدا می کردم. یعنی با این کاری نمی توانم بکنم. این محدودیت را از نظر زبانی داشتم و ترجیح دادم کلمه ای را انتخاب کنم که بیشتر با آن آشنا هستم و از فرهنگ من می آید. می توانستم کلمه ای انگلیسی یا لاتین بگذارم اما بعد از جانب شما سوالهای دیگری مطرح می شد.

ما هر کدام در پی یک وسیله هستیم. حالا این وسیله می تواند زبان یا خط باشد. ببینید آن چیزی را که ما از آن الهام گرفته ایم به دیگران هم بدهیم. در این الهام با دیگران شریک بشویم. من فکر می کنم زیبایی انسان بودن در همین است. اگر نگاه کنید ما و کره خاکی ما در این عظمت هستی، در این عظمت کهکشانش حتی نقطه ای نیست. حالا خود من و دیگران در کجا قرار گرفته ایم؟

ولی این زیبایی که در این کهکشانش می بینید به شما یک پیام می دهد. می گوید که شما با من هستید. شما از من هستید. همه در حال حرکت هستیم. چه بخواهیم و چه نخواهیم داریم حرکت می کنیم. زمان حرکت می کند. چه کسی می تواند آنرا متوقف کند؟

این صحبتی که راجع به حروف الفبای فارسی و الهام های خودتان می کنید چقدر از درون خود شما نشأت گرفته و چقدر با واقعیت بیرونی فیزیکی، خارج از درون شما در ارتباط است؟



فرهاد سلطانی: من شاید از سن بیست سالگی بود که با اصول معنویت آشنا شدم

شما اگر عکسهایی را که ناسا از طریق تلسکوپ فضایی هابل در اختیار همه گذاشته نگاه کنید، در مرکز کهکشانش ساختار و آرایشی را می بینید که دقیقا همین آرایشی است که من در کلمه حق برای شما کشیده و گذاشته ام. ببینید چه زیبایی آنجا وجود دارد. ما انسانها از این فضاها عبور می کنیم. فضاها سرد، فضاها گرم، فضاهایی که تلخی دارد، شیرینی دارد، اینها همه اش آن تجربیاتی است که ما باید به دست بیآوریم.

کسانی هستند که هیچ را در مرکز هستی قرار داده اند. چه تشابه احتمالی بین "حق" در آثار شما و "هیچ" در آثار دیگران وجود دارد؟

هر کس ببینشی دارد. من نمی توانم بگویم چون دیگران چنین چیزی را گذاشته اند حتما دیدگاهشان متفاوت است. بر عکس من مطمئن هستم آنها هم از هیچ به همه چیز می رسند. هرکدام از ما یک زبان خاص خود را دارد. یکی می گوید خدا، دیگری می گوید الهه. یکی پروردگار و غیره و غیره ولی اینها هیچکدام در محتوا با هم فرقی ندارند. اینها همه کلمات هستند.

علاوه بر این حق یک جنبه بسیار عمیق فلسفی و عرفانی هم دارد. اگر حق وجود نداشته باشد چیزی نمی تواند از عدم، از نیستی بوجود بیاید و شکل بگیرد و وقتی شکل گرفت، ممکن است انرژیش عوض بشود ولی دیگر هیچوقت "نیست" مطلق نخواهد شد. بنابراین مسیری را به سمت تکامل خودش طی خواهد کرد.

نگاه شما به هستی، نگاهی را که عرفا و اهل تصوف ایرانی در قرون وسطی به آن داشتند تداعی می کند. آنها هم با کهکشانش نزدیک بودند و کهکشانش چیزی بود که آنها را هم به دنیای دیگری می برد. شما تا چه حد تحت تاثیر افکار عرفای قدیم خودمان قرار دارید؟

من شاید از سن بیست سالگی بود که با اصول معنویت آشنا شدم. نمی توانم بگویم در پی عرفان سنتی، انطوورکه مولانا گفته یا به فرض دیگران مطرح کردند بودم. من دنبال شناخت عرفانی بودم، نه اسمش را عرفان نمی توانم بگذاریم، بگوییم معنویت.

از سن بیست سالگی موقعیتی شد که به حضور استاد بسیار بزرگی رسیدم و خودم را هم اصلا در لیاقت شاگردی ایشان نمی دانم و اصلا مقام شاگردی در سلوک، در خدمت چنین شخصیتی خیلی بالاتر از این چیزهاست. اما بهرحال من خوشبختانه یک چیزهایی یاد گرفتم و چیزهایی که در توانم بود، سعی کردم انجام بدهم. چون بی نهایت

بی نهایت سخت است. ایشان یک فیلسوف بسیار بزرگ، در عین حال یک قاضی در سطح بسیار بسیار بالا، در آخرین مرحله قضاوت در ایران بود و در عین حال یک موسیقی دان فوق العاده.

من نظیر ایشان را در دنیا ندیدم. تنبوری که ایشان می زدند یک چیز عجیب و غریب بود. انسان را به یک دنیایی می برد که باید خودتان تجربه کنید. در واقع یک مقدار زیادی نشاط فکری من، تفکرات من از دانشگاه معنوی این استاد گرفته شده است.

شما آرشیکت (معمار) هم هستید. چه طرحهایی برای بکار گرفتن یافته ها و الهام های هنری تان در کارهای معماری دارید؟

من برای مثال چند سال پیش به دوحه دعوت شدم. شبی در دانشگاه آمریکایی آن شهر بر حسب اتفاق با طراح شهرسازی دوحه که استرالیایی بود آشنا شدم. او به من گفت راجع به این شهرسازی چه فکر می کنی؟ گفتم من فکر می کنم شما لاس وگاس را وسط کویری گذاشته اید با مردمی با یک مذهب دیگر مثل اسلام و این نمی تواند دوام داشته باشد.

گفت چه پیشنهادی داری. گفتم چرا شما دنبال سمبل ها نمی روید. سمبل هایی که در اسلام ریشه دارد و اینها را بصورت ساختمان پیاده کنید. بعدا من ساختمانها و مجسمه های بزرگی با کلمه حق طراحی کرده م که شما در این نمایشگاه می بینید.

مخاطب شما کیست؟ با این کارها می خواهید با کدام دسته از افراد ارتباط بگیرید؟

هر کسی که هنری و علاقه ای دارد، باید وظیفه خود بداند، آن را با دیگران تقسیم کند. من انتظار ندارم میلیونها آدم دنیا ببینند بگویند به به عجب کاری بوده و چقدر هم قابل فهم و درک است. اصلا اینجور نیست. اما در لابلای کسانی هستند که که این را می فهمند و همین قدر که شما نگاه می کنید و می بینید که افرادی به خودشان زحمت می دهند و به این نمایشگاه می آیند و سوال می کنند و می پرسند، این برای من بسیار با ارزش است.

چون من می گویم ما همه یکی هستیم. از یک جا هستیم. یعنی رنگ را بریزیم دور، اندیان را کنار بگذاریم که این همه اختلاف را بوجود آورده اند. بیاییم همدیگر را دوست داشته باشیم. بیاییم بدانیم همه با هم همراهیم. زمان ما بسیار بسیار محدود است و باید این لباس تن را در بیاوریم و برویم جای دیگر. حالا اینکه این جای دیگر کجاست بحث دیگری است.

وقتی من بعنوان یک بیننده معمولی به کارهای شما نگاه می کنم و مجموعه ای از رنگ و حجم را می بینم، در وهله اول برای من تصویر ملموس و شناخته ای نیست. فکر می کنید باید چه راهی پیدا کنم که بتوانم به عمق کارهای شما دست پیدا کنم؟

رنگ با احساس آدمها کار دارد و این احساس دارای مراحل مختلف است. خلق و خوی مختلف است. ما زمانی که در تونل زمان حرکت می کنیم، هر روز، هر شب، هر دقیقه دارای احساسات مختلف هستیم و این احساسها هر کدام دارای رنگ و بویی هستند و اگر بتوانیم آنها را ضبط کنیم، دیگران هم با تجربه شخصی که دارند می توانند احساسی مشابه پیدا کنند و با ما شریک شوند.

می گوید در مرکز تفکر هنری شما حق یا جوهر هستی قرار گرفته، بعنوان یک ایرانی، ایران در کجای کارهای شما قرار دارد؟

به عنوان یک ایرانی، در تمام وجودم خون یک ایرانی هست. و من فکر می کنم ما باید به هنر واقعا با یک دیدگاه جهانی نگاه کنیم. شما نمی توانید یک هنرمند را در یک ابعادی بگذارید و بگویید متعلق به فلان قسمت است. او ممکن است در آنجا بدنیا آمده باشد اما می تواند یک هنر جهانی ارائه دهد و با تمام مردم دنیا تماس برقرار کند.

الان زمانی است که ما در دنیایی زندگی می کنیم که به آن "دهکده جهانی" می گویند. من فکر می کنم در این دهکده جهانی و با دانستن چنین عظمتی در اطرافمان که خداوند، پرودگار خلق کرده باید جهانی تر فکر کنیم. فکر کنیم دنیا و هستی که در اطراف ما است، وطن ماست.